

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت عرض شد اشکالی وارد است و مبتنی است بر عدم تفاوت ماده و صورت در کیفیت اخذ جنس از هر دو.

عرض شد که ماده عبارت است از همان هیولا در وضعیت استعداد و همین طور صورت عبارت است از آن جنبه فعلیت و جنبه ظهور خارجی ماده در تشخیص و در تعیین جسمی و هر کدام از این دو جنبه دارند یکی که همان جنبه جنسی و فصلی آنها را تشکیل می‌دهد و به همان جهت ایرادی در این جا وارد است اگر قرار باشد ما جنس را از ماده اخذ کنیم بنابراین چه اشکالی در این جا هست که خود صورت که در واقع در تحلیل عقلی به جنس و فصل نه در تحقق خارجی، در تحلیل عقلی به جنس و فصل تقسیم می‌شود این جنس از صورت اخذ نشود در تعیین خارجی و در تشخیص خارجی آن چه که مشاهده می‌شود یک هیولا است که یک حقیقت مبهمه است یعنی در ذات خودش ابهام دارد در عین اینکه تحصیل دارد.

عرض شد بین ابهام و تحصیل فرق است ابهام ممکن است وجود داشته باشد ولی ظهور نداشته باشد این اشکال ندارد، یک امر مبهمی باشد که آن امر مبهم حقیقتش به واسطه ابهام بودنش است منتهی ظهور و بروزش به واسطه صورت نوعیه‌ای است که بر او حمل می‌شود و آن صورت نوعیه جنبه فعلی دارد.

شکی نیست که همه موادی که در خارج هستند این مواد فی حد نفسه یک حقیقت سیالی است که آن حقیقت سیال به واسطه صور نوعیه‌ای که به خود می‌گیرد ظهور و بروز خارجی دارد اگر آن صورت و آن تحقق خارجی آن فصلیت نبود آن حقیقت سیال هم نمی‌توانست تشخیص پیدا کند پس هر کدام از این دو مکمل یکدیگرند اگر شما آن ماده‌ای که در یک شیء خارجی مشاهده می‌کنید وجود نداشته باشد در واقع آن صورت نوعیه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد چون ما صورت نوعیه در هوا که نداریم این صورت های این صورت نوعیه باید تعلق بگیرد به یک امر خارجی و آن امر خارجی را متشخص و متعین و قابل اشاره کند. نفس حیوانیت یا نفس انسانیت جسمیت انسان حالا به روح انسان کار نداریم. همان جسمیت انسان، نفس او که آن جنبه لحمیت و عزمیت و بشریت و شعریت و اینها را نشان می‌دهد، نفس آن ماده جسمی، این بدون یک ماده که آن ماده وجود حقیقی این تعیین

خارجی است، نمی‌تواند امکان داشته باشد. ما لحم بدون وزن نداریم، لحم بدون لون نداریم، لحم بدون اعراض مثل امتداد در ابعاد ثلاثه نداریم آن چه که داریم لحم با این خصوصیات است. پس بنابراین یک لحمی در عین اینکه عنوان لحمیت بر او صدق بکند و لکن آن صورت لحمیت که ما به شی‌هو هو است و قابل اشاره است، او را نداشته باشد یک همچنین چیزی این مستحیل است و همین طور از آن طرف صورتی وجود داشته باشد صورت لحمیت ولی در واقع آن ماده‌ای که این صورت روی او بنشیند و به واسطه رؤیت، شما لحم را از سایر اشیاء بتوانید تمیز بدهید، این هم معنا ندارد. به واسطه این که آن صورت لحمیت منظور نه اینکه صورت لحمیت، همان اعراض تسعه مثل کم و کیف و لون و امثال ذلک این ها عَرَض هستند که به واسطه این صورت لحمیت عارض می‌شوند بحث در آن جا نیست مشخص است که در عرض باید این مسبوق به موضوع باشد و این عرض روی موضوع حمل بشود. اول صحبت در خود صورت لحمیت است ببینید ما سه مرتبه در این جا به وجود آوردیم و تقسیم کردیم در هر سه مرتبه که جسم خارجی بی‌نیاز از هر کدام از این مراحل نیست و لکن باید ببینیم کدام یک از این دو سبقت دارد و کدام یک از این دو متأخر است! بحث در سبقت و تأخر و علیت و معلولیت است نه بحث در خود نیاز آن شیء خارجی در تحقق خارجی به اینها، صحبت در آن نیست.

شما وقتی که با دست کلید را می‌چرخانید و در را باز می‌کنید یا این دستگیره در را حرکت می‌دهید در عالم خارج دو حرکت انجام شده، یکی حرکت دست و یکی هم حرکت این دستگیره و این هر دو با هم انجام شده و هر کدام از این دو منفک از دیگری نیست یعنی اگر شما فرض کنید که دست را به دستگیره بگیرید الان من حیث المجموع یک امر واحد در خارج انجام می‌شود که عبارت از یک مجموعی است که آن مجموعه یک فعل را انجام می‌دهد. در تحلیل عقلی به دو حرکت در اینجا تقسیم می‌شود یکی حرکت ید و یکی هم حرکت دستگیره ولی کدام یک از این دو تقدم دارد در تقدم رتبی نه در تقدم زمانی؟ مشخص است که دست علت برای آن حرکت دستگیره است اگر دست نباشد دستگیره هم حرکتی ندارد بحث در تقدم و تأخر زمانی نیست اگر در تقدم عقلی است.

صحبت در این است که این جسمی که الان در خارج هست دارای سه مرتبه وجودی است و هر کدام از اینها اگر نباشد خود آن جسم نخواهد بود و شکی در این نیست. مرتبه اول مرتبه ماهیت است، مرتبه ماده بودن این جسم است که این جسم یک ماده خارجی است در قبال ماده عقلی، شما ماده عقلی هم دارید این تصورات ذهنی که می‌شود اینها دارای ماده و صورت است اگر ماده و صورت

نباشد دیگر تصور خارجی در اینجا معنا ندارد ماده بودنش عبارت است از همان حقیقت وجودیه کیفیه نفسیه، که آن حقیقت کیفیه نفسیه یعنی نفس الوجود ذهنی در عالم تجرد، آن نفس الوجود دارای یک حقیقتی است که آن حقیقت، حقیقت مجرد است و شما نمی‌توانید آن حقیقت مجرد را جدا و منفک از صورت خودش بکنید آن حقیقت مجرد در خود ذهن به صور مختلفی در می‌آید گاهی اوقات به صورت انسان در می‌آید و شما در ذهنتان تصور یک انسان می‌کنید گاهی اوقات همان به صورت حیوان در می‌آید و تصور حیوان می‌کنید و هلم جرا.

پس بنابراین گرچه مفاهیم در اینجا مختلف هستند ولی خود مفاهیم از نقطه نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه مرکب هستند، منتهی ترکیبشان ترکیب خارجی و مخلوط نیست که شما بردارید قاطی بکنید! وجود آنها وجود مجرد و وجود تجردی است نه اینکه در خارج فرض کنید که شما شکرها و هر کدام از اینها دارای یک صورت نوعیه هستند و تحقق خارجی دارند را شما با انضمام یکدیگر و ترکیب و متناژی که می‌کنید یک حقیقت خارجی و به اصطلاح یک شیء خارجی در اینجا درست بکنید! این در اینجا به آن کیفیت نیست.

پس در خود صورت خارجی مسئله هم این است همین که شما می‌آید و در ذهن خودتان فشار می‌آورید و می‌خواهید یک شیء واقعیت را ترسیم کنید آن مهندسی که می‌آید و می‌خواهد یک دستگاهی را بسازد که این توقع از آن دستگاه برآورده بشود، آن مهندس در عقل خودش و در نفس خودش چه کاری انجام می‌دهد چه نیرویی اعمال می‌کند تا اینکه آن صورتی را که منطبق با خواسته‌های او است و منطبق با نیات و اهداف و اغراض او است، آن صورت را ایجاد می‌کند. اگر آن صورت خارجی بسیط بود یکدفعه باید به محض اراده، آن صورت خارجی منطبع بشود چون بسیط است، بسیط که دیگر نیاز به ترکیب ندارد، بسیط که نیاز به اعمال رویه ندارد، بسیط که دیگر نیاز به اعمال قوه نفسیه و اینها ندارد صرف یک صورت بسیط، به محض اراده نفس آن صورت در او تجلی پیدا می‌کند و در نفس او حضور پیدا می‌کند.

پس بنابراین مسئله این طور نیست که شخصی که می‌خواهد بیاید آن نقشه را و آن دستگاه را در ذهن خود ترسیم کند بلکه در طول زمان به ذهن خود فشار وارد می‌کند می‌رود در اتاق در می‌بندد خلوت باشد شروع می‌کند فکر کردن آن اهداف را در نظر می‌گیرد حالات و ادواتی که می‌تواند آن اهداف را تأمین کند یکی یک جمع می‌کند دو ساعت فکر می‌کند تازه می‌آید بیرون می‌گوید نصف راه را رفتم هنوز نرسیدیم چند روز طول می‌کشد یا چند ماه طول می‌کشد تا اینکه بتواند آن دستگاهی

که مورد نظر او است آن دستگاه را دقیق تنظیم کند و بعد هم روی کاغذ پیاده کند.

در اینحال این صورت خارجی پیدا می‌کند تا حالا در نفس بوده و این اعمال رویه‌ای که فرد می‌کند این اعمال رویه او در دو جنبه تحقق پیدا می‌کند یکی در جنبه جنیست عقلیه، دوم در جنبه صورتیت عقلیه در جنبه جنسیت عقلیه می‌آید از خود آن اشیائی که در ذهن دارد به عنوان مرتکبات عقلی از آنها می‌آید استفاده می‌کند در ذهن یک مهندس از نظر ارتکازات عقلی آهن و فولاد و مس و پلاستیک و اشیاء مختلف قرار دارد اینها همه حقایق جنسیه‌ای هستند که این حقایق جنسیه خودشان یک صورت نوعیه دارند و در ترکیب این حقایق جنسیه شما می‌بینید که یک صورت نوعیه خاص تشکیل می‌شود به طوری که در خارج هم همین است.

شما برمی‌دارید چند ماده را فرض کنید مس و سدیم و پتاسیم و امثال را ترکیب می‌کنید و تبدیل به یک قرص می‌کنید می‌گویید شما که کم خونی داری از این قرص بخورد اسم این قرص را فرض کنید می‌گذارید مولتی ویتامین چرا؟ چون در آن این مواردی که مورد نظر است همه اینها قرار دارد طبعاً این جنس و فصل دارد جنس این‌ها عبارت است از مواد مختلفی است که تک تک این مواد هر کدام برای خودشان یک صورت نوعیه دارند و به واسطه آن صورت نوعیه است که آنها خودشان برای خودشان تحقق خارجی دارند اگر نباشند شما از کجا می‌توانید این اشیاء مختلف را با همدیگر ترکیب کنید؟ در صورت ذهنیه هم همین طور است الان فرض کنید که یک مخترع آزمایشگاهی می‌آید و بر اساس آن اهداف خودش یک دارو را اختراع می‌کند و ترکیب می‌کند به واسطه این است که اجناس این صورت نوعیه در ذهن او منتقش است چون این اجناس در ذهنش منتقش است آنها را در می‌آورد یکی را کم می‌کند یکی را زیاد می‌کند دوز یکی را کم می‌کند آن را از آن طرف زیاد می‌کند تا بعد به صورت کپسولی که بتواند با آثار و اهداف معینی در بیماری مشخص بتواند مورد استفاده قرار بگیرد این عبارت است از حقایق جنسیه‌ای که این حقایق جنسیه در ذهن وجود دارد و ذهن می‌آید این حقایق جنسیه را به کار می‌گیرد و از این‌ها در ترکیب و در امتزاج آن صورت نوعیه استفاده می‌کند، تا یک مهندس در ذهنش آهن وجود نداشته باشد چطور می‌تواند این دستگاه را درست کند تا در ذهن یک مهندس آن ابزار و آن وسایل کلیه به اصطلاح جنس وجود نداشته کجا می‌تواند آن اشیاء را با هم ترکیب کند و به آن هدف و غایت خودش برسد پس بنابراین همان طوری که در خارج ما جنس و فصل خارجی داریم در آنها هم داریم خوب این مرتبه اول، پس در مرتبه اول آن ماده باید وجود داشته باشد آن ماده و هیولای سیالی که آن اصل و ریشه آن تعیین و تشخیص خارجی را تشکیل می‌دهد این

پله اولی است که باید باشد اگر این نباشد اصلا صورت نوعیه دیگر معنا ندارد که صورت نوعیه وجود داشته باشد! چون تا آن ماده «نباشد» آن معنای نباشد منظور بنده از نبود تحقق خارجی قابل مشاهده نیست آن تحقق خارجی قابل مشاهده، منوط به این است که سایر مراتب را هم طی کند و اگر بدون آن سایر مراتب که فرض کنید که آن صورت نوعیه باشد یا آن اعراضی که عارض بر این جسم می شود اگر آنجا نباشد خب شما باید بدون اینها آن را ببینید باید بدون اینها قابل مشاهده باشد شما باید در دستتان بگیرید هر چه را که شما در دستتان قرار می دهید بالاخره یک صورت نوعیه برای او مترتب است. منظور وجود و تحقق خارجی بدون قابل لمس است تحقق خارجی در عالم خارج نه در عالم اعتبار در عالم اعتبار یعنی عالم کشک، اعتبار است دیگر کشک است، نه، در عالم خارج. من الان اعتبار می کنم فرض کنید که این جا بالای مجلس است یک وقتی اعتبار می کنم که آن جا بالای مجلس است آن دیگر اعتبارش دست من است می گویم بفرمایید آقا بالای مجلس می گوید آقا بالای مجلس که این است می گویم تو نمی بینی من بالای مجلس را آن جا می بینم خب حالا فردا رأی عوض می شود می گویم نه بهتر است که این جا را بالای مجلس قرار بدهیم اختیارش با خودم است دلم می خواست هر روزی یک چیزی بگویم این می شود اعتبار! اعتبار دست خود متکلم است و حرفش را بخواهد عوض می کند بخاطر همان کیفیت تصوراتی است که دارد خوب بالاخره دلش می خواهد یک چیزی می گوید امروز این فردا این، این می شود مسئله اعتبار.

آن چه که مطلب مطلب واقع است یعنی در مطلب واقع یعنی از عالم اعتبار بیرون، بیرون از عالم اعتبار آن چه که در خارج تحقق دارد، حالا آنی که در خارج تحقق دارد جدای از یکدیگر می شود یا نمی شود؟ آن کپسولی که الان شما در دست می گیرید به عنوان مولتی ویتامین می خواهید بخورید اگر بخواهید این کپسول تأثیر بگذارد همین طوری باید بخورید والا اگر ببرید آزمایشگاه تجزیه بکنید فرض کنید که به سی یا چهل نوع ماده یا پنجاه نوع یا بیشتر الان تقسیم می کنید ولی این فایده ای ندارد فرض کنیم که شما B₁ از این را بگیرید بدون سایر مواد دیگر اسید فولیک اینها را میخواهد بخورید تأثیر نمی کند هضم نمی شود این که الان که B₁ و ویتامین A و اینها فرض کنید که بخورید همراه این است که با سایر مواد ترکیب می شود جدا اگر بخواهید دیگر اثر ندارد. این دارو باید ترکیب بشود باید توأم باشد تا اینکه بتواند اثر خودش را بگذارد و عوارض ایجاد نکند.

پس بنابراین منظور ما از وجود خارجی یعنی نه وجود قابل اشاره بلکه وجودی که از عالم اعتبار بیرون است! و این مسئله مسئله بسیار دقیقی است که آنهایی که در بعضی از تقریرات اشکال

وارد کردند متوجه این مسئله نبودند. وجود خارجی نه آن که شما دستتان بگیرید زیرا همین که دستتان می‌گیرد یعنی صورت نوعیه دارد همین که این دستگاهی که الان در اینجا هست من در دست بگیرم به معنای این است که پذیرفته‌ام که هم ماده و فصل که صورت دارد و هم عرض و خصوصیت را دارد به نفس نگاه کردن و به نفس دست گرفتن همه این مطالب را پذیرفتم و قبول کردم چه بخواهم و چه نخواهم! صحبت در همان تحقق خارجی اوست که از عالم اعتبار و مجاز بیرون است آن تحقق خارجی باید وجود داشته باشد اگر وجود نداشته باشد صورت نوعیه که نمی‌تواند ماده شیء را بسازد اگر می‌ساخت دیگر نیاز به ماده و جنس نداشتیم می‌گفتیم فقط آن چه که در خارج است صورت است و بس.

پس بنابراین که می‌گویند حقیقت شیء بصورتی که لا بمادته نه این که بی‌نیاز از ماده است و فقط صورتیت محض است! آن صورتیت محض بودن این مربوط می‌شود به مجردات در آن جا این صورت محض بودن در این جا قرار دارد

مسئله معادی که مرحوم صدرالمتهلین مطرح کرده و در آن جا قائل به آن حقیقی انسان که در قیامت ظهور پیدا می‌کند در آن جا می‌فرمایند بصوری الشیء هست نه به ماده که در دنیا بود چون ماده در این جا اثری در هویت الشیء ندارد این مسئله مربوط می‌شود به این که ما برای نفس و روح در عالم قیامت قائل به قالب بشویم چه قالب مادی و چه قالب مثالی، ولی آن روح و حقیقت صورت و نفسیت انسان که در قالب نمی‌گنجد و اعلائی از خود قالب و تقید به بدن، چه بدن مادی و بدن مثالی هست و حقیقت او را مجرد محض تشکیل می‌دهد این ماورای بحث مسئله وجود بدن مثالی و وجود بدن مادی یا وجود برزخ و بینهما در عالم خارج و در عالم قیامت است آن چه را که مرحوم صدرالمتهلین در بحث معاد مطرح می‌کنند به آن مقتضای کیفیت تحقق اشیاء در عالم ثواب و جزا در آن جا اشاره دارد که اگر بخواهد نفس به یک قالب و به یک بدنی در بیاید در آن جا چه بدنی باید به دست بیاورد؟ آیا همین بدنی که در دنیا است و الان دارد صحبت می‌کند همین بدن را نیاز دارد؟ نه نیازی به این بدن ندارد زیرا شما همین فرد را شما در خواب با او بحث می‌کنید صحبت می‌کنید پدرتان که از دنیا رفته در خواب می‌بینید و واقعا او را می‌بیند و صبح که بلند می‌شوید می‌گویید پدرم را در خواب دیدم بابا پدرتان که جنازه‌اش سی سال پیش خاک شده الان بروید نگاه بکنید الان در قبر هم اثری از او نیست وقتی می‌گویید که من پدرم را در خواب می‌بینم خب چرا به شما ایراد "نه آقا! پدری که در خواب دیده‌ای چیزی نبوده" نمی‌گیرند؟ پدر همانی بود که جنازه‌اش را خودمان تشییع کردیم و

لااله الاالله گفتیم و در قبر گذاشتیم و رویش را هم پوشانیدیم و الان هم خاک شده الان هم دیگر اثرش نیست رفتیم و نگاه کردیم که دیدیم که خاک شده الان هم یک جنازه دیگر در همان قبر هم گذاشتند در حالی که شما چهل سال از فوت پدرتان می گذرد در خواب می بینید انگار دیروز فوت کرده! اصلا ما با او احساس غربت نمی کنیم آنچه این چنین در وجدانتان نه در تخیلتان، احساس حقیقت بودن با او را می کنید که گویی اصلا فوت نکرده و از دنیا نرفته؟! خیلی جوان و شاداب و بشاش می آید و با شما صحبت می کند و مطالب می گوید و واقعا وجودش را در نفس خودتان احساس می کنید تخیل نیست واقعیت است درد مرحوم صدالتمتأللهین و امثال ذلک به این است که بابا به روز قیامت نگذارید که بروید ببینید چه خبر است شما خواهید رفت و دید در همین دنیا که شما هستید این آن چه را که در خواب می بیند، حتی افراد زنده، بابا آن در خانه اش گرفته نشسته و خوابیده شما در آن جا در خواب دارید می بینید چه چیزی را در خواب می بینید فردا می گوید که آقا من شما را دیشب در خواب دیدم و گفتید که چرا سراغ من نمی آیی تو چه رفیقی هستی که نمی آیی از ما احوالپرسی کنید؟! گفت اتفاقا چند روزی است که می خواستم به تو تلفن کنم بگویم که این چه رسم رفاقت است که خلاصه خبر از ما نمی گیری ببینید یک واقعیت خارجی که وجود دارد آن واقعیت را شما در خواب مشاهده می کنید بدون بدن! حالا شما چرا روز قیامت بروید مشاهده کنید همین الان خب همین جا گرفته خوابیده شما هم در منزل خودتان استراحت می کنی و با او صحبت می کنید و مطالبی که هم می گوید که فرض کنید که مشاهده می کنید همه درست بوده بله این می خواسته به شما این را بگوید با شما این را مطرح بکند و شما قبل از این که او را ببینید و اطلاع هم داشته باشید با او برخورد کردید! دیگر نمی تواند طرف بگوید بیخود کردی کشک است همه تصورات خودت است نمی تواند بگوید! آن هم می گوید بله درست است نمی شود که واقعیت را دیگر انکار کرد این را که دیگر نمی شود انکار کرد درست شد.

صحبت در این است مرحوم صدالتمتأللهین که می فرماید که حقیقی شی بصورتی لا بمادته یعنی در همین دنیا کاری به قیامت نداریم شما در دنیا آیا در خواب رفیقیتان را می بینید یا نمی بینید، آن رفیقیتان را به چه قالبی می بینید فقط صورت او را می بینید یا او را در یک شکل و قالب می بینید؟ صورت زید که همان حقیقت روحیه اوست که او شکل ندارد او رنگ ندارد در این جا که اشاره به مسئلهادبی هم بکنم شما در قرآن وقتی که مشاهده می کنید می بینید که دارد آیاتی که مربوط به نفس و روح است و این آیات همه با ضمیر مؤنث بیان شده یعنی که یا ايتها النفس المطمئنه یا ايها النفس المطمئنه نمی گوید، می گوید **(يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً)** نفس در اینجا

خطاب در اینجا مؤنث است و حالا آن جنبه تأنیث بماند که برای چه است فردا بگویید ببینید که این جنبه تأنیث یکی شده یا در این جا به اصطلاح چرا مؤنث شده خوب نفس دلیل ندارد که به اصطلاح مؤنث باشد ما حالا با این کاری نداریم یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه و یا^۱ ببینید این هم دوباره در این جا تأنیث است به طور کلی مسئله و مطلبی که در اینجا هست این است که در ادب عرب، روح هم

حتی در او تأنیث شده مثلاً روح فرض کنید که او هم مثل نفس آن جنبه تأنیث به خود می گیرد حالا صحبت در اینجا هست که آیا روح در چه مرتبه ای جنبه تأنیث و اینها را به خود می گیرد؟! آن چه که در ادبیات است این است که از اجزاء انسان آن چه که دارای زوج است تعبیر به تأنیث می شود یعنی فرض کنید که ید در ید الله مغلولی ید در این جا مؤنث بشود عرض کنم حضورتان که راجع به عین خوب عین آن هم فرض کنید که تأنیث دارد ولی راجع به انف ما نداریم راجع به لسان ما نداریم لسان آن به اصطلاح مذکر است راجع به رأس آن هم مذکر است قلب است مذکر است اینها همه به اصطلاح مذکر هستند کبد مثل فرض کنید که انف مثل زبان و رأس و اینها حالا نفس ما که دو تا نفس که نداریم! پس چرا نفس در اینجا مؤنث است؟ یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه! جهتش این است که نفس از نقطه نظر حقیقت جوهریه خودش تک است جفت نیست اما روح وقتی که تعلق به بدن پیدا می کند آن وقت در عالم. دنیا و در عالم ظهور خارجی زوج برمی دارد! زن و مرد با همدیگر یعنی زن و مرد می شوند دو وجود خارجی از یک حقیقت مثل اینکه الان دو تا ید می شود دو وجود خارجی از حقیقت یدویت رجل می شود دو وجود خارجی از یک حقیقت رجلیت و همین طور عین و با صره لذا در تحقق خارجی الان شما دارید می بینید هر دو عین هم هستند وقتی که نفس تعلق به بدن بگیرد شما آن گاه در خارج دو انسان می بینید مانند هم، طبق آن قانون ادبی بایستی که در اینجا به آن نفسی که به هر دوی اینها تعلق گرفته است و دو شق شده یک شقش انوئیت را به وجود آورده و یک شق آن رجولیت را به وجود آورده طبق آن هم بنابراین بایستی تأنیث گفته بشود بنابراین می بینید در ادب و همین طور در قرآن به تأنیث آمده و نفس و ما سوئها درست شد خوب مسئله تا اینجا درست. ولیکن شما وقتی که از این جا بالاتر می روید و آن جنبه تعلق روح به بدن و به دنیا و ماده را از دست می دهید به مرتبه بالاتر که آن جنبه ربطیه قل الروح من امر ربی در آن جا می خواهید صحبت

^۱ ۲- سوره الشمس (۹۱) آیه ۷ و ۸

بکنید یسئلونک عن الروح یا اینکه فاذا نفخت فیه من روحی و فقعو له الساجدین آیا در آن جا هم که در خطاب به ملائکه خداوند می فرماید که فاذا نفخت فیه من روحی وقتی که روح من به او تعلق گرفت آن گاه فقعو له ساجدین به سجده بیافتید آیا در آن جا هم تأنیث و تذکیر هست؟! دیگر در آن جا تأنیث معنا ندارد چون در آنجا انتساب این حقیقت به ذات پروردگار است! فاذا نفخت فیه من روحی، نفخت من روحی! خوب روح پروردگار تأنیث دارد یا روح پروردگار تذکیر؟! در آنجا هیچ کدام نیست نه تذکیر است و نه تأنیث در آنجا جنبه ذکوریت و در جنبه انوئیت به طور کل معنا ندارد منتهی از باب غلبه اشرف، اشرف من الطرفین آنجا به پروردگار خطاب مذکر داده می شود انه بعباده نمی گوید انها بعباده خبیر بصیر، نه، انه یعنی آن هو که به ذات پروردگار در مقام تجلی اسماء و صفات است او به عباده خبیر بصیر پس ضمیر «هو» به پروردگار نه به لحاظ مذکر چون مذکر ضد مقابل است از جمله مقابل است طرف مقابل دارد ذات پروردگار که طرف ندارد طرف مقابل ندارد و در مذکر و مؤنث بودن برای مشخص شدن مقابل در آن جا مذکر و مؤنث می آورند اگر یک شیء مذکر نباشد و اگر شیء تک باشد که در آن جا دیگر مذکر و مؤنث بودن معنا ندارد.

پس بنابراین این اسناد هو به ذات پروردگار به خاطر همین جنبه اشرف بودن مذکر و مؤنث است نه به لحاظ این است که در آنجا مذکر و مؤنث در ذات پروردگار دارد و واتخذ من الملائکته اناثا این مسئله در جنبه روحیت است درست شد پس بنابراین روح تا وقتی که تعلق به ذات پروردگار دارد و در نزول از ذات به مراتب کثرت آن جنبه تضاد را به وجود نمی آورد آن روح اعلای از تذکیر و تأنیث است! وقتی که در مراتب نزول از عوالم ربوبی به مرتبه مثال می رسد که در مرتبه مثال جنبه مذکر و مؤنث بودن شکل می گیرد و همین طور در عالم خارج بعد از مثال، در آنجا آن روح تبدیل می شود به روح مذکر یا به روح مؤنث که تعبیر به نفس در این جا از او به اصطلاح شده است حالا چه نفس مذکر چه نفس مؤنث

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ: آیا امر به سجده قبل از تعلق روح است؟

استاد: نه امر به سجده، بعدش است ولی الان دارد خبر می دهد فاذا نفخت نمی گوید نفخت می گوید انی جاعل فی الارض خلیفه نه اینکه الان من می خواهم خلیفه درست کنم شما که هنوز ندیدید در علم عنائی من این خلق شده منتهی شمای ملائکه علم به عنائی من ندارید الان آن علم عنائی ظهور

خارجی پیدا نکرده وقتی ظهور خارجی پیدا نکرده این اخبار پروردگار به چه حقیقتی است؟! به حقیقتی است که هنوز ظهور خارجی برای ملائکه پیدا نکرده، اگر این ظهور پیدا کرد و آن مرتبه لاتذکیر و لا تأنیث به آن مرتبه تعلق خارجی، آن مرتبه متحول شد آن وقت آن جنبه روحی به جنبه نفسی متبدل می شود خب آن جنبه مذکور و مؤنث به خود می گیرد ولی هنوز نگفته لذا مسئله سجده ملائکه فقط بر آدم تنها نبود بر حوا هم بود نه اینکه فقط بر آدم بخصوص و به این شکل و این قواره، به آن آدمیت آدم چون حوا را از آدم خلق کرد یعنی زنها از ما مردها خلق شدند این طور که در روایات داریم نمی دانم

تلمیذ: مرحوم علامه مثل اینکه قبول نکردند مثل اینکه در جلد دوم

استاد: بله البته خب حالا شاید مثلا فرض بکنید که این برداشت عادی مورد نظر ایشان نبوده فرض بکنید اما اینکه دارد از آن یعنی از همان حقیقت آدمیت او آن مسئله ظهور پیدا کرده علی کل حال این نفس و روحی که الان به روح تعلق می گیرد این همین که می آید در ملکوت سفلی - که از او تعبیر به مثال علیا می شود یا اعلا می شود و همین طور در مثال اسفل که مربوط به عالم مشاهدات و مکاشفات و صور نوعیه است - وقتی که به او تعلق می گیرد این طور می شود. در روح که همان مسئله نفخت فیه من روحی هست در آن جا مذکر و مؤنث بودن راه ندارد! و لذا توجه باید داشته باشید اگر ما می خواهیم در ادب از روح تعبیر بیاوریم به روحی که جنبه نفسی، دارد باید بگوییم روح مجرده اگر ما بخواهیم از روح به نحوی تعبیر بکنیم که آن جنبه نفسی و تعلق به ماده مورد نظر نباشد باید بگوییم روح مجرد!

پس این اشکالی که بعضی از ادبا بر این کتاب گرفتند که گفتند که روح باید روح مجرده باشد این اشکال بر آن اساس است که مقصود مؤلف از تعریف این کتاب بیان حالات فرد به عنوان فردی باشد که روحش تعلق گرفته به دنیا! در حالتی که بالاتر از این را مؤلف می خواهد بیان کند! و مرتبه ما فوق بشری در این جا مطرح است که همان جنبه حقیقت مجرده محض است لذا باید روح، روح مجرد در این جا گفته بشود خب این یک مسئله و جنبه ادبی بود

تلمیذ: این نفس که اینجا آمده منظورش مطمئننه است؟

استاد: نه نفس در اینجا که نفس مطمئننه است آن حقیقت تعلق روح به ماده را دارد می گوید می گوید ای روحی که الان آمدی در این جا و زحمت کشیدی و تلاش کردی و در این بدن سالیان سال بودی و خدا را عبادت کردی و به مقام اطمینان رسیدی خطاب خطاب به نفس متعلق به ماده است حالا برگرد به آن جنبه لاصورتیت! آن جا باید برگردی ارجعی الی ربک یعنی حالا دوباره برگرد برو آن

جایی که آن جا لا اسم و لا رسم و لا صورت بلکه حقیقت محضه و معناً محض البته این برای بعضی از بندگان خدا است نه برای همه! آنهایی که در آن وادی اعتبارات و تخیلات حالا نمی آیند تخیلات بد تخیلات خوب در آن وادی توقف کردند که هدف آنها همین بودن در این دنیا و رسیدن به نعمات ظاهری و صوریه و غلمان و حوری و اینها است آنها مشمول این خطاب نیستند آنها از مؤمنینی هستند که فرض کنید که اصحاب الیمین یعنی از متقین و اصحاب یمین و اینها که در آن دنیا هم خداوند آنها را متنعم به همه این نعمتها می کند همین مسائل فرض کنید که جنات من تحتها الانهار و امثال ذلک علی حسب مراتبهم.

ولی در آن مرتبه‌ای که لا عین و لا اذن سمعت در بعضی از اخبار و احادیث داریم که در آنجا بالاتر از نعمتها هست یا در آیه قرآن اشاره دارد و لدینا مزید که آن همان طوری که فرمودند مرحوم علامه طباطبایی اشاره به مراتبی است که در گفتار نمی گنجد! و لعنتی برای او وضع و جعل نشده در آن جا این مسئله نیست در آن جا این جنبه ذکوریت و انوئیت در آن جا راه ندارد

تلمیذ: پس مقام اطمینان مقام مجرد محض نیست؟

استاد: ببینید اطمینان خودش دارای مراتب است خود اطمینان دارای مراتب است و یک مسئله مقول به تشکیک است یک وقتی مثل مقام طهارت، مقام طهارت مثل همان خود مجرد یک حقیقت مقول به تشکیکی است که برای کسی است که فرض کنید که مرتکب واجبات بشود و تارک محرمات بشود این یک نوع طهارت است که در این جا همان عدالت ظاهری و اینها در اینجا اثبات می شود در یک شخصی که فرض کنید که مکروهات هم البته مکروهات به معنای مبعوضیت نه همین کراهت اصطلاحی، مبعوضیت از او سر نمی زند خوب آن هم یک مرتبه بعد به یک مرتبه ای که در آن ذهن و خطوط خاطرات ذهنی خودش هم آنها بر طبق ما فیه رضی الله آن یک مرتبه بعد در یک جا است فرض بکنید که اعراض عن ما سوی الله است همین طور دارد می رود بالا تا که مثلاً مراتبی که به حسنات الابرار سیئات المقربین فقط در آنجا به مسئله نفس الاعراض عن ما سوی الله همان نفس التوجه و التمايل الى ما سوی الله این برای آن گناه است خوب این مرتبه خیلی تفاوت می کند با آن کسی که فقط از مورد نقطه محرمات و واجبات به مرتبه ظاهر این دست پیدا کرده و از این ها هیچ خبر ندارد اطمینانی که برای این این اندازه است یعنی خدا در مقام اطمینان یا ايتها النفس المطمئنه اگر شخص شخص متقی باشد میگوید خوب به مرتبه اطمینان از همین مرتبه رسیدیم در همین مرتبه، اعمالش را انجام دادی گناه نکردی واجبات را انجام دادی به تکالیف عمل کردی دیگر از گرفتاریهای

دنیا راحت شدی و برای تو اطمینان به نعمت الهی حاصل شد! خوب این یک اطمینان است یک اطمینان هم که ولی خدا پیدا می کند در هنگام رفتن آن خطاب یا ایتها النفس آن هم یکی اطمینان است اطمینان مراتب مختلفی دارد!

تلمیذ: تأنیث روح برای وقتی است که می رود به عالم بالا

استاد: نه فرق نمی کند پیغمبرش هم اگر باشد خدا بگوید یا ایتها النفس المطمئنه نفس پیغمبر تعلق به بدن دارد این نفس الان می خواهد قبض روح بشود نه آن روح آن که قبض روح ندارد این نفس الان می خواهد متحول بشود و برگردد

تلمیذ: آیا این جنبه چپ که فرمودید از باب مزاح بود؟

استاد: نه خب در روایات داریم تا حالا روایات را بایستی تأویل کرد و داریم

تلمیذ: در روایتی که سندش ضعیف است از امام صادق علیه السلام سؤال کردند نزد ما قومی هستند که این سخن را می گویند. امام فرمودند همان خدایی که آدم را خلق کرد برای او کاری ندارد که حواریا هم جداگانه خلق کند و آیه سوره النساء که دارد و خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا که مرحوم علامه طباطبایی این بحث را دارد که منظور شخصی است یا نوعی است

استاد: خوب همین خَلَقَ مِنْهَا به همان نفس برمیگردد از همان نفس آدمی که خدا آدم را خلق کرد از همان هم زوجش خلق شده

تلمیذ: خود مرحوم علامه اشاره کرده که حوا از خود آدم و همان نفس خلق شده

استاد: بله همان نفس

تلمیذ: منتهی بعضی بحثی دارند که این طور نیست

استاد: این یک بحثی است که خیلی چیز نیست به کیفیت نزول آن حقیقت از آن جنبه نفخت من روحی به چه قسم می شود که یک حقیقت واحده با این که وحدت دارد وحدت خارجی دارد ولی در نزول در عوالم یک دفعه شما می بینید دو قسم شد و هر دو قسم هم خصوصیت خاص خودش را پیدا کردند اینها را توضیح داد یک گیری این وسط هست!

تلمیذ: گیر که دارد

استاد: این یک دفعه چطور می شود این فرض کنید که این جوری می شود این قیافه اش این جوری می شود نمی دانم یک چیزهایی زیادی، این دارد یک چیزهایی زیادی، این دارد خلاصه این وسط چه تغییر و تحولاتی

در خواب دیدید گاهی وقتها این مسئله دیده شده در خواب دیدید که مثلا دارید با کسی صحبت می کنید یک دفعه این تبدیل می شود به یکی دیگر همانی که دارید با او حرف می زنید این خواب است تخیل نیست خواب است دیگر! یک دفعه این رفیقان است دارید صحبت می کنید یکدفعه عوض می شود به یک رفیق دیگر به یک شخص دیگر این چی می شود قضیه؟! این نکته را اگر به آن رسیدید خیلی مشکلات و مسائل حل می شود! یکدفعه این یکی دیگر قدش کوچک شد یا یکی بود یکدفعه قدش فرض کنید که قدش بزرگ شد یا زن مرد شد یا مرد زن شد اینها اصلا چیز عجیبی است خلاصه مطالبی است

تلمیذ: چون اقتضای مجرد در او هست اینطور میشود

استاد: یعنی هر جوری می خواهد بشود بشود!؟

تلمیذ: یعنی این وسعت را دارد

استاد: در قضیه امام حسن علیه السلام داریم امام حسن علیه السلام در جایی نشسته اتفاقا روایتش هم صحیح است در مناقب ابن شهر آشوب است که در مدینه حضرت نشسته بودند داشتند صحبت می کردند که مثلا چرا صلح کردی با این معاویه و این چیزها حضرت می فرمود اگر من بخواهم همه کار می توانم بکنم منتهی ما بر اساس مشیت خدا حرکت می کنیم اگر من بخواهم مدینه را می برم شام و شام را می آورم مدینه، زن را مرد می کنم مرد را زن می کنم یکی آنجا بود یک چیزش می شد گفت اگر راست می گویی بکن یکدفعه حضرت گفت برو چادر سرت کن این جا گرفتی جلوی مردها نشستنی چشم باز کرد دید این چیز در آورد یک چیزهایش را از دست داد و یک چیزهای دیگر خیلی پیدا کرد و خلاصه فرار کرد و رفت! حضرت فرمودند خوب ما که حالا این را این جور کردیم آن مخدره در خانه را مرد کردیم بعد حضرت فرمودند اینها یک بچه هم پیدا می کنند و خلاصه و مدتها بود و بعد آمد توبه کرد حضرت هم آنها را برگرداندند سر جای اول خلاصه هر دو را امتحان کردند

تلمیذ: بچه هم ختنی به دنیا آمد

استاد: آن هم که بله گفتم ختنی است حضرت فرموده بود. خب این چی بوده قضیه؟! حضرت این وسط چی کار کرد؟! خوب بالاخره هست دیگر بوده دیگر چی شد یعنی این آن صورت رجولیت او را به جسمیت او چسباند، نه، این سر جایش است و به اصطلاح هر کدام سر جایش است صورت نوعیه آن به اصطلاح رجولیت او را تبدیل به انوئیت کرد یا آن رجولیت را به حال خودش باقی گذاشت فقط در بدن و جسم تصرف کرد؟ نه واقعا آن طرف زن شد آن هم مرد شد نه اینکه آن مرد شد

ولی احساسات زنانه داشت خیلی فرق می‌کند نه واقعا واقعا شد دیگر بابا یک مرد چی می‌خواهد یک زن چی می‌خواهد آن احساسات و عواطفش چگونه است آن احساسات و عواطفش چگونه است آن تعقلش ... همه را وقتی حضرت می‌کند همه را عوض می‌کند ناقص که نمی‌کند هر کاری که حضرت می‌کند درست می‌کند تا آخر یعنی همه را بر می‌دارد فابریک، انگار این از اول رفته خواستگاری آنهم خلاصه رفته.

ولی آن خاطره در ذهن است! این خاطره‌ای که من این بودم من این گونه بودم من این طوری بودم آن را با خودش در این مدت دارد چون بالاخره آن روح است دیگر آن خاطره مربوط به روح و جنبه تجرد علمی روح برمی‌گردد او را حضرت دست نمی‌زند که اصلا به طور کلی خاطره را عوض کند و تبدیل به یک خلق دیگری بشود که اصلا ارتباطی ندارد! آن را به حال خودش باقی می‌گذارد که حواستان باشد در ظاهر نه عواطف عوض می‌شود احساسات عوض می‌شود افعال عوض می‌شود تصرفات عوض می‌شود همه چیز در ظاهر تغییر پیدا می‌کند ولی بعد چون آن خاطره است حضرت می‌بیند که حالا اینها پشیمان شدند و دیگر متنبه شدند و اینها خب حضرت هم به اصطلاح برمی‌گرداند به اصطلاح تصرف می‌کند دوباره برمی‌گردد این چه قضیه اتفاق افتاد این چی شد در این جا این چه مسئله‌ای است!؟

همین دیگر همینی که در اینجا روح واحده از این عالم نزول پیدا می‌کند همینی که نزول پیدا می‌کند همان کیفیت تشکلهش در عوالم به صور مختلفه - چون خود همان عالم عوالم در آن عالم هو المصور و له الاسماء الحسنی آنها در آن اسماء الحسنی در بعضیها جنبه انفعالی قویتر است در بعضی جنبه فعلی و فاعلی قویتر است آن به حساب غلبه جنبه انفعالی به صورت تأیید در می‌آید در جنبه فاعلی به صورت تذکیر در می‌آید - آن کار را امام علیه السلام انجام می‌دهد همین نزول را وقتی او انجام داد به واسطه تأثیر علیت در معلول، مثال او هم تغییر پیدا کرد مثال تغییر می‌کند در خارج عوض می‌شود خصوصیات عوض می‌شود او تبدیل به زن او تبدیل به مرد می‌شود دوباره مسئله برمی‌گردد به حالت اول خودش پس معلوم است خیلی کارها می‌کنند خبر نداریم می‌خواهند

آقا می‌گوید که ائمه هم مثل بقیه کاری انجام نمیدهند! مثل بقیه هستند! منتهی خوب اینها حواستان جمع است فلان نکنند آن یکی که می‌آید می‌گوید نه اینها هم گناه می‌کنند منتهی توبه می‌کنند! خب این که مثل تو شدند در صحبتها سخنرانیها می‌گوید ائمه گناه هم می‌کنند توبه می‌کنند خوب خدا توبه را برای چه گذاشته فقط برای ما که نیست!

تلمیذ: راجع به روئیت هلال طریقت بوده و اعلام کردند

استاد: خب این که طریقت نبوده چی بوده

تلمیذ: اگر کسی دیده باشد چطور؟

استاد: نه کسی ندیده

تلمیذ: کسی ندیده ولی تحت افق بوده

استاد: از تحت الشعاع خارج شده یا نه؟ اگر از تحت الشعاع خارج بشود همه می تواند ببینید

به واسطه چشم خود

تلمیذ: در افق بوده و ۱۲ درجه با شمس فاصله داشته ولی قابل رؤیت نبوده

استاد: نبوده، وقتی قابل رؤیت نبوده پس آن روز ثابت نیست خب این طریقت ندارد دیگر

تلمیذ: از نظر علمی

استاد: از نظر علمی اتفاقاً نبوده یعنی از نظر علمی گفتند تحت الشعاع بوده

تلمیذ: با تلسکوپ نجومی که بررسی شده گفتند اصلاً ایران در منطقه رؤیت قرار نداشته

استاد: بله یعنی اصلاً خود ایران در منطقه سیاه قرار گرفته بوده

تلمیذ: مثلاً در افریقا قابل رؤیت بوده

استاد: ...

تلمیذ: مسؤل دفتر یکی از آقایان گفت که ۱۲ درجه با شمس فاصله داشته و ...

استاد: آیا شما یا آنها با چشمشان ولو با تلسکوپ دیدند ماه را یا نه؟!

تلمیذ: دیده نمی شود

استاد: خب دیده نمی شود تمام

تلمیذ: گفتند چون شمس غالب است دیده نمی شود

استاد: بنده هم همین را عرض می کنم پس جنابعالی مؤید هستید از نظر علمی بوده ولی تحت

الشعاع بوده و قابل رویت نیست طریقتی که بنده عرض می کنم این است که هلال به مقداری از افق

فاصله داشته باشد که بتوان با چشم عادی لولا الغیوم و لولا الأغبره و الدخان لولا اینها، بشود او را دید

حالا این رؤیت هلال در فوق تحت الشعاع خروج تحت الشعاع این رؤیت هلال اگر در جایی باشد که

فرض کنید که اغبره باشد قابل رویت نباشد این را ما می گوئیم اشکال ندارد اینی که بگوئیم موضوعیت

دارد این است که در وضع و در رفع این منوط به آن است اگر این موضوعیت داشته باشد معنایش این

است که هر جا و هر قریه‌ای تا با چشم خودشان نبینند اگر هزار نفر هم شهادت بدهند فایده ندارد تا با چشم خودشان نبینند این در این جا اثبات شهر جدید نمی‌شود این را بنده می‌گویم قبول نداریم ما آنی که ما قبول داریم این است که رؤیت هلال به نحوی باشد که با چشم عادی لولا الاغبره و الغیوم قابل رؤیت باشد گرچه این شخص نبیند.

تلمیذ: آن که قائل به موضوعیت است آگ دو شاهد عادل بگوید قبول است

استاد: بله

تلمیذ: این موضوعیت با موضوعیت که مرحوم آقا می‌گویند یکی است

استاد: نه آن موضوعیت نخیر آن موضوعیت در آن جا صحبت در این است که خود نفس رؤیت باید تحقق خارجی پیدا بکند اگر فرض بکنید که در یک قریه‌ای این خود این رویت تحقق خارجی پیدا نکرده و لکن شما علم دارید بر اینکه در بلاد دیگر دیده‌اند این فایده‌ای ندارد نفس رویت خارجی باید در اینجا تحقق پیدا کند موضوعیت محضه این را می‌گوید. مرحوم آقا در کتاب رویت هلال قائل به این مسئله هستند که موضوعیت باید صوموا لرؤیته نه صوموا اذا تعلموا انه خرج عن الشعاع صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته پس در اینجا این موضوعیت موضوعیت محضه است الا اینکه در این جا در یک جا موضوعیت داشته باشد منتهی شارع در اینجا این موضوعیت از باب علم تنزیلی این شهادت عدلین راهم به اصطلاح جانشین رویت خارجی و موضوعیت کرده او اتمام ثلاثین یوما یا اتمام ثلاثین یوما یا شهادت عدلین که در اینجا از باب حجت تنزیلی است پس حجت بالذات عبارت است از موضوعیت محضه یعنی نفس رویت این مورد این مطلبی که به نظر ما می‌رسد این مسئله است ولی این طور نیست در رویت هلال اصل مسئله بر اساس موضوعیت است نه موضوعیت محضه، موضوعیت به عنوان طریق برای اثبات برای شهر جدید یعنی رویت هلال به نحوی باشد وجود هلال و موقعیت هلال به نحوی باشد که چشم عادی لولا الغیوم بتواند ببیند این را ما می‌گوییم یعنی اگر اغبره نباشد اگر غیوم نباشد این چشم عادی بتواند ببیند مرحوم آقا در اینجا می‌فرمایند که نه خود رویت اثبات شهر جدید منوط به رویت است اگر اغبره باشد باید حکم به رویت نکنید باید همین استمرار شهر سابق را باید داشته باشید ما می‌گوییم نه اگر آمد برای ما ثابت شد به واسطه قول افراد

تلمیذ: پس طریقت شما طریقت محضه است

استاد: نه نه نه طریقت طریقت محضه است ولی در چه صورت در صورتی که هلال فوق

تحت الشعاع باشد نه تحت الشعاع باشد اگر تحت الشعاع باشد که آن روز روز جدید نیست رسول

خدا در زمان خودش و ائمه در زمان خودش به کدام روز روزه می گرفتند و به کدام روز افطار می کردند؟
به کدام رؤیت آیا به وجود هلال در تحت الشعاع خوب این که نبوده به خروج هلال از تحت
الشعاع؟! خب ما هم همین را می گوئیم خروج هلال از تحت الشعاع باید باشد تا ما حکم به چه کنیم
اینکه امسال اتفاق افتاد آیا هلال خارج از تحت الشعاع را این دیدند نبوده
تلمیذ: نبوده

استاد: اگر نبوده سوال بنده این است که اگر الان پیغمبر بود آیا امروز را روز آخر رمضان
حساب می کرد شعبان یا روز اول شوال؟!
تلمیذ: اینکه چند درجه فوق افق بوده

استاد: فایده ندارد تا هشت درجه باشد قابل رویت نیست تازه تا دوازده درجه آن هم به
اصطلاح مشروط است از دوازده درجه به بالا دیگر روشن است.

این زیر هشت درجه بود چطور در زیر هشت درجه قابل رویت است
استاد: تحت الشعاع باشد قابل رویت نیست الان اگر رسول خدا حکم شهر جدید را بر اساس
خروج از تحت الشعاع قرار داد نه بر اساس تحت الشعاع! اشکال این جاست.

لذا ما قائل به طریقت هستیم نه اینکه قائل به طریقت نیستیم ولی در ازای اینکه اصل موضوع
ثابت بشود آن وقت می گوئیم طریقت آن وقت چه دیدیم چه ندیدیم حتی اگر شما ماه را ندیدید ولی
یقین دارید حتی اگر ندیدید در هیچ کجای ایران ماه دیده شده تمام ایران همه غیوم باشند یک نقطه
شما در ایران پیدا نکردید که در آنجا غیوم نباشد ولی علم داریم علم نه حدس، علم دارید بر اینکه الان
ماه در سیزده درجه بالای افق قرار دارد ما می گوئیم بله، مرحوم آقا می گویند نه، اینجا بایستی حکم به
استصحاب کرد، ما می گوئیم نه حکم به دخول این را می گوئیم طریقت ولی موضوع باید ثابت بشود
خروج هلال از تحت الشعاع بشود آن وقت ما حکم به شهر جدید می دهیم.